

## مجهول القدر

لندن : خردادماه-۴۳

گفتار پر مغز و معروف سقراط را که در رسالهٔ دفاع اثر افلاطون<sup>۱</sup> مذکور است اکثر خوانندگان محترم خوانده و یا شنیده‌اند و بیاد دارند که وی در دفاع خود در دادگاه بطور خلاصه، گفته‌است: چون باطبقات مختلف مردم گفتگو کردم دریافتم که من لااقل در یک مورد از آنان داناترم و آن اینست که ایشان آنچه را هم نمی‌دانند می‌گویند می‌دانیم و به نادانی خود وقوف ندارند ولی من می‌دانم که چیزی نمی‌دانم. گویا همین سخن ارجمند و جاودان را شاعر ما، ابوشکور بلخی، در روزگار سامانیان بنظم آورده و گفته‌است:

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم<sup>۲</sup>

درین زمینه ازین گونه نکته‌های عبرت‌آموز مکرر شنیده‌ایم و بزرگان ما در طی روزگاران ازین قبیل سخنان و یادگارهای پرارزش برای ما بجای نهاده‌اند که شاید چشم دل ما را روشن گرداند و براه راستمان آورد. مثلاً کافی است از جلد دوم کتاب العقد الفرید- که هم اکنون بمناسبتی پیش چشم بنده قرار دارد، جمله‌های

۱- Plato's Defence of Socrates (Apology), translated from the Greek by G. H. Powell, Cambridge 1882, PP.9-13.

۲- رک. گنج بازیافته تألیف محمد دبیرسیاقی، ابوشکور بلخی ص ۱۱ بنقل از قابوسنامه و مجمع الفصحاء

زیرین را نقل کنم که بینیم چگونه اظهار «لادری» یعنی «نمی دانم» را مرحله ای از آموختن و نصف علم دانسته اند:

قال النبی صلی الله علیه وسلم : لا يزال الرجل عالماً ما طلب العلم ، فاذا ظن انه قد علم فقد جهل (ج ۲ ص ۶۶)

قال عبدالله بن عمرو بن العاص : من سئل عما لا يدري ، فقال : لا ادري ، فقد احرز نصف العلم (ج ۲ ص ۷۳)

وقالوا : العلم ثلاثة : حديث مسند ، وآية محكمة ، ولا ادري ؛ فجعلوا «لا ادري» من العلم (ج ۲ ص ۷۳)

وقال مالك بن انس : اذا ترك العالم «لا ادري» أصيبت مقاتله (ج ۲ ص ۷۳)  
وسأل ابراهيم النخعي عامراً الشعبي عن مسألة ؛ فقال : لا ادري . فقال هذا والله العالم ؛ سئل عما لا يدري فقال : لا ادري (ج ۲ ص ۷۳)

ذکر یکایک این گفتارهای حکیمانه سخن را بدرازا می کشاند و از حوصله این نوشته بیرونست اما آیا اینک که در روزگار ما علم و سعنی بیشتر و بیرون از حد تصور یافته چندان که در یک موضوع محدود نیز عمرها برای تحقیق و استقصاء کفایت نمی کند و «نمیدانم» های ما باید افزونی گرفته باشد، چنین می اندیشیم؟! بگمان بنده هر کس در احوال ما تأمل کرده باشد میداند که در میان ایرانیان و بدبختانه بخصوص در میان برخی از درسخواندگان، «نمیدانم» کمتر از کسی شنیده می شود و همه، همه چیز را میدانیم و حتی در درستی نظرها و عقاید خود به لجاج و تعصب و گاه خصومت بر می خیزیم! بدیهی است که این شیوه ناشی از نداشتن فکر درست و جهل ماست و وقتی مرض جهل آمد مصیبت های دیگر نیز در پی خود می آورد چنان که اشاره به یکی از ناخوشی های حاصل از این طرز فکر موضوع این مقاله است. دیری است که در کشور ما بخصوص در میان درسخواندگان، جمعی کثیر را این عقیده دست داده است که کسی پایه و ارج ایشان را نمی شناسد و با اصطلاح همه «مجهول القدر» ند پس چنین محیطی جای زیستن نیست و باید هر چه زودتر از آن رخت بر بست. حتی کسانی که بیش از حد لیاقت خود ازین مملکت متنعم و بر خوردارند

قدر خود را مجهول میدانند و همیشه شکوه می کنند! شك نیست که ما نقائص بسیار داریم و بقول، مولانا جلال الدین محمد مولوی :

هر که نقص خویش را دید و شناخت اندر استکمال خود دو اسبه تاخت

ولی باید دید ما بچه مرحله رسیده ایم که قدر ما را نمی دانند و تاجه حد باید قدر ما را بدانند و یا انتظارات و توقعات ما چیست؟ این که سالی چند از عمر را به تحصیل گذرانده و مقدراری مطالعه کرده و نسبت به برخی از هموطنان بی سواد یا یا کم سواد خود چیزی آموخته ایم آیا بما حق میدهد که ادعای مجهول القدر بودن کنیم؟! بفرض آن که هر يك در رشته خود به کمال هم رسیده باشیم اگر اهل علم هستیم چرا به راه و رسم دانشمندان نمی گرویم که با عشقی صادقانه با هزار گونه فداکاری و تحمل و کف نفس بسر می برند و چون شاخه های پرمیوه ای هستند که سر به تواضع فرود می آورند و در عین حال وظیفه خود را در خدمت به وطنشان از یاد نمی برند .

در ماه های اخیر سعادت دیدار و گفتگو با چند تن از ایران شناسان اروپائی و دانشمندان بزرگی که از راه آثارشان آنان را میشناختم، برای نویسنده این سطور دست داد. فروتنی و انصاف و کم توقعی و بی ادعائی و افتادگی شان، که صفت عالمان حقیقی است - ناگزیر فکر بنده را به آنچه در محیط خود مان دیده ایم و می بینیم متوجه ساخت چنانکه در دیگر موارد نیز وقتی از وطن دوریم چنین تأملی روی میدهد. باور کنید که اثاث خانه يك کارمند ساده ادارات ما از اسباب زندگانی برخی از این دانشمندان که شهرت جهانی نیز دارند مجلل تر بود چندان که بیش از علمشان آموختن روش زندگانی عالمانه و ساده و بی پیرایه شان برای ما در خور تأمل مینمود و حال آنکه اگر مثل ما فکر می کردند و مغرور می شدند بایستی ادعای پیغمبری پنمایند! درستست که نسل اهل علم و گرم روان راه فضیلت و دانش در ایران هنوز خوشبختانه باقی است ولی باید اعتراف کرد که عده این گروه فراوان و بالا اقل کافی نیست و ما بجای همت در کسب علم غالباً به بضاعتی اندک قناعت ورزیده به خویشتن مفتون گشته ایم و چون «نمی دانم» و اعتراف به نقص نیز در نظرمان گناه است کم کم

چنان درین اشتباه غوطه ور شده ایم که همه خود را از دنیا طلبکار می دانیم و پرتوقعی و پرادعائی بصورت مرضی اجتماعی در ما بروز کرده است چندان که بدبختانه گاه همت ماسست شده و از کوشش بازمانده ایم. يك نگاه به مقدمهٔ بسیاری از کتابهایی که در ایران منتشر میشود شمه ای ازین اخلاق را نشان می دهد که چگونه نویسنده ادعاهای شگفت انگیز کرده بعلاوه بر زمین و زمان منت نهاده که قلم به دست گرفته است و از گرفتاریها، رنجها و دردهایی که مدعی است هیچ کس درك نمی کند بشرح سخن رانده است. در شعر که زبان احساسات و عواطف است این اندیشه بیشتر جلوه می نماید، غالباً معتقدیم که کیمیای وجود ما را کسی نشناخته و به ارزشمان پی نبرده است خوانندگان هم که اکثر خود همین درد را در دل دارند طبعاً این گونه سخنان را بیشتر می پسندند و با اصطلاح، کلام بردشان می نشیند. این احساسات در میان برخی از کسانی که به فرنگستان رفته یا چندی در اروپا و امریکا تحصیل کرده اند قویترست. بسیاری ازین هموطنان عزیز بجای آن که کوشش و همت فداکاری و پایداری مردم مغرب زمین را آموخته باشند، بفرض آنکه درسی خوانده اند، باغرور و ادعائی بیشتر از دیگران به وطن برمی گردند و زودتر از همگان خود را مجهول القدر معرفی می کنند و حال آنکه اگر وسعت علم را در همان دیاری که درس میخوانده اند دریافته و فکر درست را از استادان خود آموخته باشند چنین نمی اندیشند. بگذریم از ضرر فردی این طرز فکر که اول خود انسان را از پا درمی آورد و بخود و بخصوص برای جوانان مصیبتی دشوار است اما زیان بزرگتر آنست که وقتی همه چنین اندیشیدند فکر و علم در مملکت ابدآپیش نخواهد رفت و امید آن که بر عدهٔ خواستاران دانش افزوده شود و این گروه روزی قدر علم را بدانند، نیز از دست خواهد شد.

نویسندهٔ این سطور نقائصی را که در کارهای ما وجود دارد منکر نیست. درستست که مسابقهٔ کسب ثروت و جاه متأسفانه اصل زندگانی ما شده چشم و دلها را بسوی خود میکشد و هر که درین راه پیشترست موفق تر می نماید. راستست که ترقی و پیشرفت نمایان گروهی که شایستگی کافی نداشتند فکرها را به کم بهایی

دانش و فضیلت و یاکسادی بازار آن متوجه میسازد و شاید برخی را در ادامه این طریق که مستلزم کوشش و احیانا فداکاری است سست و همتشان را کم میکند. درست است که دانش و معرفت هنوز اهمیتی را که باید و شاید در محیط ما پیدا نکرده است ولی عاشقان صادق راه علم را این چیزها نمی تواند از راه باز بدارد .

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست

رهروی باید جهانسوزی ، نه خامی ، بیغمی

بعلاوه اگر درست بیندیشیم و درزندگانی برای خود هدفی برتر از «خود» و منافع شخص «خود» برگزینیم و بقول حافظ بخواهیم عاشق وار از «خود» بدر آییم و کاری بکنیم باید وسعت دنیای علم و معرفت را دریابیم، نقائص خویش را به انصاف بشناسیم و درصدد رفع آنها بر آییم؛ آنگاه بی گمان خود متوجه خواهیم شد که ما هر يك هزار نیازمندی و وظیفه ای دشوار در تکمیل خویشتن برای خدمت به وطن داریم و هر چه مردانه بکوشیم کم است. در صورت تحقق یافتن اندیشه و هدفی چنین والا و عشقی این گونه استوار و انصافی درست بعیدست دیگر موانعی ضعیف مردم مصمم و مؤمن را از راه باز دارد و روزی خواهد رسید که مجهول القدر بودن نه تنها از همت آنان نخواهد کاست بلکه در نظر سخنی ضعیف جلوه خواهد نمود.

ایران خوشبختانه امروز نیز مردانی ازین گونه، درست اندیشه و فداکار دارد ولی کاش عددشان، روز بروز افزونی گیرد تا کار وطن زودتر و بهتر به سامان برسد .

